

بنیاد اخلاق

درس گفتار

دیباچه‌ای به

# فلسفه اخلاق

استاد /

محمد لگنهاوسن

شنبه‌ها ساعت ۱۶ تا ۱۸



اسکای روم  
SKY ROOM

جلسه به صورت مجازی از بستر  
اسکای روم برگزار می‌شود



خانه اخلاق پژوهان جوان

[www.EthicsHouse.ir](http://www.EthicsHouse.ir)

 EthicsHouse

جلسه دوم

دیباچه‌ای به فلسفه اخلاق

آقای دکتر محمد لگنهاوسن

شنبه ۱۵ آبان ۱۴۰۰

به قلم: حکمت سجلی

## چکیده:

دکتر محمد لگنهاوسن در این جلسه که در تاریخ ۱۵ آبان ۱۴۰۰ برگزار شد، بحث را با کارکرد نظریه‌های اخلاق هنجاری و تقسیم‌بندی آنها شروع کردند. ایشان در ادامه انواع خودگرایی و تفاوت‌های آنها مورد بررسی قرار دادند.

**کلیدواژگان:** اخلاق هنجاری، ارسطو، جولیا آناس، السیدر مکتتایر، خودمحوری توصیفی، خودمحوری تشریحی

بحث این جلسه درباره اخلاق هنجاری است. در اخلاق هنجاری اولین سؤالی که پیش می‌آید این است که کار نظریه‌های اخلاقی چیست؟

## نظریه‌های اخلاق هنجاری

نظریه‌ها مصداق‌های خاص یا انواع کلی از افعال خودمان یا اعمال دیگران را ارزیابی می‌کنند؟ مثلاً در مورد اینکه کار فلانی بد بوده، زشت بوده، خوب بوده، کار واجب بوده، یا ...؟! یا نظریه‌های اخلاقی فاعل را ارزش‌یابی می‌کند؟ که در سنت ارسطویی بیشتر به این بعد توجه شده است. مثلاً، آیا فلانی زندگی خوبی داشته است یا خیر؟ گاهی اوقات هم اهداف را ارزش‌یابی می‌کنیم؛ مثلاً آیا هدفی که شخصی دارد خوب است یا نه؟ یا اهدافی هستند که از لحاظ اخلاقی باید در پی آنها باشیم؟ گاهی چیزی که مورد ارزش‌یابی قرار می‌گیرد، قاعده‌ها هستند، در نظام‌های مختلف قاعده‌هایی را پیشنهاد می‌کنند. می‌خواهیم ببینیم از لحاظ اخلاقی این قواعد یا تصمیمات قابل قبول هستند یا خیر؟

گاهی هم تصمیمات مورد ارزش‌یابی قرار می‌گیرند؛ مثلاً یک سیاست‌مدار تصمیمی می‌گیرند و دیگران او را نقد می‌کنند که این تصمیم به لحاظ اخلاقی قابل قبول نیست. یا نیت مورد ارزش‌یابی قرار می‌گیرند؛ مثلاً در مثال قبل ممکن است کسی بگوید شاید تصمیمش نادرست باشد، اما نیتش درست است.

گاهی باورها مورد ارزش‌یابی قرار می‌گیرند، که این به خصوص در فلسفه تحلیلی رخ می‌دهد؛ مثلاً باورهای اخلاقی را از جهت صدق و کذب مورد بررسی قرار می‌دهند یا می‌گویند آیا باور اخلاقی موجه است یا موجه نیست؟ یا اصلاً داشتن چنین باوری از لحاظ اخلاقی قابل ملامت یا قابل تحسین است؟

گاهی هم موقعیت مورد ارزش‌یابی قرار می‌گیرد که در زبان انگلیسی به State of affairs معروف است. امور و موقعیت را از نظر اخلاقی چه طور باید ارزش‌یابی کنیم؟ مثلاً گفته می‌شود در این موقعیت این فعل باید انجام شود اما در موقعیت دیگر ممکن است فعل دیگری واجب شود.

گاهی اوقات هم آن چیزی که باید ارزش‌یابی شود نه شخص است نه فعل و نه باور، بلکه یک نهاد است. مثلاً می‌گویند فلان دولت یا شرکت یا یک بنیاد بد است. این موضوع را هم از لحاظ اخلاقی و هم از نظر توسعه ارزش‌یابی می‌کنند. مثلاً در یک جامعه ثروت چه طور تقسیم شده است؟ آیا این تقسیم درست است؟ باید مالیات بیشتری از ثروتمندان بگیرند یا نه؟ یا صرف‌نظر از ثروت درباره فرصت هم بحث می‌شود. برخی از افراد در برخی کشورها فرصت کمتری برای تعلیم و تربیت دارند، در مورد این افراد چه باید کرد؟

بدیهی است که نباید انتظار داشته باشیم که یک نظریه بتواند همه این مسائل را بررسی و ارزش‌یابی کند. مثلاً در مورد اینکه آیا کسی زندگی خوبی دارد یا نه! یا در مورد اینکه فعل خاص شخصی را باید تحسین کنیم یا نه! اصلاً لازم نیست جواب یکسانی برای هر دو وجود داشته باشد.

## **تمایز فقه و اخلاق در فرهنگ اسلامی**

این یکی از دلایلی است که در فرهنگ اسلامی فقه و اخلاق را یکی نمی‌دانستند. به شیوه سنتی، اخلاق مربوط بود به ویژگی‌هایی مانند فضیلت و رذیلت افراد. اخلاق هنجاری در چنین نظامی، دستورالعملی بود برای این که چه کاری می‌توانم انجام دهم تا رذیلت‌ها را دفع و فضیلت‌ها را کسب کنم. ولی فقه به فضیلت و رذیلت مربوط نیست؛ فقه مربوط به فعل است. اما بحث تعارض بین فقه و اخلاق که در حال حاضر مورد بحث است چرا در نوشته‌های کلاسیک در مورد اسلام خیلی جدی نیست؟ به نظر بنده یکی از دلایل همین است که اخلاق را بیشتر در مورد فضیلت و رذیلت می‌دانستند و موضوع فقه بیشتر افعال بود. بنابراین تعارضی بین این دو دیده نمی‌شد.

یکی از تقسیمات نظریه‌های اخلاق هنجاری در مورد این سؤال است که وقتی یک تصمیم اخلاقی می‌گیریم یا یک حکم اخلاقی می‌دهیم، بر اساس نتیجه است یا نه. آن دسته که می‌گویند حکم اخلاقی وابسته به نتیجه است، نتیجه‌گرایان یا Consequentialists هستند. تعبیر Consequentialism از انسکوم است که در سال ۱۹۵۸ این تعبیر را وضع کرد. خیلی‌ها معتقدند این نتیجه‌گرایی همان Teleological Ethics است. نتیجه‌گرایی به غایت توجه دارد و کاری به هدف ندارد. در ادامه به چند تفاوت دیگر نظریه‌های غایت‌شناسانه و نتیجه‌گرایانه نگاه می‌کنیم.

## **تفاوت نظریه‌های نتیجه‌گرایانه و غایت‌گرایانه**

هدف و نتیجه یک تفاوت بسیار مهم دارد. فرض کنید در فروشگاه‌های فردی اسلحه به دست می‌خواهد به مردم تیراندازی کند، پلیس حضور می‌یابد و به مرد متخاصم شلیک می‌کند، این کار صحیح است یا خیر؟ نیت به تنهایی کافی نیست برای اینکه بگوییم کار پلیس درست است یا نه، حتی اگر هدف پلیس نجات جان مردم باشد، نشان‌دهنده آن نیست که کار درستی انجام داده و ملاحظات دیگری را نیز باید در نظر گرفت. البته مواردی هست که نیت، از لحاظ ارزش‌یابی اخلاقی مؤلفه بسیار مهمی است. مثلاً اگر در این تیراندازی با اینکه پلیس مواظب بوده ولی ناگهان یک فرد بی‌گناه کشته می‌شود؛ در دادگاه این را قتل حساب نمی‌کنند. ولی کشتن در موارد دیگر قتل به حساب می‌آید چون قاتل نیت بدی داشته و این باعث می‌شود که ملامتش شدیدتر شود چون این قتل از قبل طراحی شده است و قصد قتل داشته است.

این نیت‌ها می‌تواند نسبت به فاعل درونی باشد و اهدافشان هم نسبت به فعل درونی هستند. و این به این دلیل است که وقتی می‌خواهیم یک توصیف کامل از یک فعل (نه حرکت) داشته باشیم باید به نیت و هدف فاعل توجه داشته باشیم. مثلاً حرکت دادن دست را در نظر بگیرید؛ ممکن است دست حرکت کند برای ضربه زدن به شخص دیگری یا دست حرکت کند برای اینکه به کسی کمک کند، و تنها وقتی می‌دانیم این فعل چه بوده که نیت و هدف فاعل را بدانیم.

برخی نویسندگان می‌گویند تفاوت بین نتیجه‌گرایی و غایت‌گرایی را با توجه به نوع نتیجه می‌توانیم نشان دهیم. وقتی کاری را ارزشیابی می‌کنیم با توجه به نتایجی که دارد می‌توانیم تفاوتی بین نتیجه‌گرایی و غایت‌گرایی را نشان دهیم. این نتایج چیزی است که کاملاً از فاعل و افعالش بیرون است. این موضوع در کتاب در پی فضیلت مکینتایر تبیین می‌شود.

مکینتایر می‌گوید در حالی که ارسطو درباره کسب فضایل و استفاده کردن از فضایل به‌عنوان ابزاری برای رسیدن به یک هدف بحث می‌کند، ولی ارتباط بین ابزار و هدف درونی است نه بیرونی. توجه داشته باشید که تعریف ارسطو از سعادت بدین صورت است: یک زندگی با فعالیت روزمره که در آن فضایی کسب می‌شود.

مکینتایر می‌گوید ابزار برای رسیدن به هدف، نسبت به هدف، درونی است. وقتی که نمی‌توانیم یک هدف را به درستی توصیف کنیم مستقل از آن ابزار یا وسیله که برای رسیدن به آن استفاده می‌کنیم و همین‌طور است نسبت به فضیلت و سعادت است در دیدگاه ارسطو. فضیلت‌ها یک عوامل محوری برای سعادت هستند. ارسطو در اخلاق نیکوماخوس درباره تفاوت بین وسیله‌های درونی و بیرونی صحبت نمی‌کند. ولی در آثار توماس آکوئیناس یافت می‌شود. آنجاییکه که آکوئیناس می‌خواهد از تعریف آگوستین درباره چیستی فضیلت، دفاع کند. طبق ضرب‌المثلی می‌گویند فضیلت پاداش خودش است، منظور این است که از فضیلت برای رسیدن به یک زندگی خوب استفاده می‌کنیم. زندگی خوب یعنی چه؟ زندگی خوب یعنی زندگی‌ای که ما در آن فضیلت کسب می‌کنیم. این موضوع نشان‌دهنده این است که خیرها که درونی است نسبت به یک عمل خاص، یعنی خیرهایی که از روش دیگر نمی‌توانیم به آن برسیم؛ چون نمی‌توانیم اهداف را به درستی توصیف کنیم بدون ذکر این وسیله یا این ابزار یا اقداماتی که باید انجام دهیم تا به هدف برسیم.

پس هدف این است که شخص با فضیلت شود، یا یک انسان کامل تر شود، توجه به این امور معمولاً در نظریه‌های فلسفه اخلاق نتیجه‌گرایانه نیستند. به این علت که نتیجه‌گرایان فقط به خیرهای بیرونی یا external goods توجه دارند، به عبارت دیگر فقط به نتایج مستقل از روشی که برای رسیدن به آنها استفاده می‌شوند، توجه دارند.

افلاطون، ارسطو و بعضی فیلسوفان مسلمان اخلاق غایت‌شناختی دارند. افلاطون و ارسطو و خیلی از پیروان آنها توجهی به تفاوت بین باید و خوب ندارند. آنها بحث ارزش و بحث الزام اخلاقی را جدا نمی‌کنند. در بعضی از این نوشته‌ها، بین نتیجه‌ای که اتفاقی پیش می‌آید و نتیجه‌ای که در پی فعل عمدی پیش می‌آید، خیلی تفاوتی قائل نمی‌شوند. ولی همه قبول می‌کنند که وقتی کسی کاری برای رسیدن به هدفی یا غایتی کاری می‌کند و می‌خواهد به آن هدف برسد برای رسیدن به هدف دیگر، و این سلسله وقتی به پایان می‌رسد که آن چیزی که دنبالش هستند فی‌نفسه خوب باشد.

در افلاطون چیزی که فی‌نفسه خوب است همان خوبی یا خیر مطلق است که یکی از مثل افلاطون است. ارسطو مثل را قبول نکرد. افلاطون سه مثل برجسته دارد: زیبایی، حقیقت و خیر. ولی ارسطو می‌گوید آن چیزی که خیر است، و فی‌نفسه خوب است، سعادت است، و این یک نوع زندگی‌ای است که افراد می‌توانند داشته باشند. شما نمی‌تواند بگویید که کسی زندگی خوبی داشت و آن را تمام کرد. بنابراین اخلاق یودایمونیک یا اخلاقی که در آن به دنبال سعادت هستید (چه دینی و چه غیردینی) براساس یک غایت است که تعبیری که در آثار اسلامی جافتاده، سعادت است. پس سعادت برای ارسطو چیست؟ یک زندگی دنیوی است؛ ولی زندگی همراه با فضیلت.

فیلسوفان مسلمان گفته‌اند که سعادت نزدیک بودن به خدا است و خدا آن چیزی است که فی‌نفسه خوب است و غایت ما رسیدن به خدا می‌باشد. وقتی که کسی به خدا نزدیک می‌شود، این سعادت است.

ارسطو علت‌ها را به چهار دسته تقسیم کرد: مادی، صوری، فعلی و غایی. حرکت در دیدگاه ارسطو باید محدود شود<sup>۱</sup> و هر چیزی به سمت غایت طبیعی که دارد حرکت کند. پس در دیدگاه ارسطو بذر گیاه می‌شود به شرطی که مانعی پیدا نشود مثلاً خاک مناسب، آب، نور کافی و... آن بذر را تبدیل به یک گیاه می‌کند. ولی این علت غایی نیست. ارسطو نمی‌گوید که علت غایی حرکت این بذر همان درخت یا گیاه است. غایت نهایی در دیدگاه ارسطو تمایل است، همان تمایلی که هر چیز به سوی هدف خاصی حرکت می‌کند یا آن چیزی که باعث می‌شود آنها حرکت کنند.

در دیدگاه برخی از فیلسوفان مسلمان غایت نهایی، معرفت است. معرفت از نتیجه‌ای که مطلوب است. مثلاً علامه مصباح می‌گوید وقتی که کسی با اختیار فعلی را انجام می‌دهد در این مورد غایت نهایی نوع علاقه‌ای است که به نتیجه دارد. این علاقه می‌تواند آگاهانه یا غیرآگاهانه باشد. در حالی که خیلی از فیلسوفان مسلمان در مورد این دیدگاه می‌گویند که همه

---

<sup>۱</sup> این با فیزیک جدید متفاوت است که فیزیک از زمان نیوتون می‌گوید هر چیزی می‌تواند تا ابد در فضا حرکت داشته باشد ولی ارسطو معتقد بود انرژی به پایان می‌رسد و حرکت تا ابد نمی‌تواند ادامه داشته باشد.

حرکت‌ها یک علت غایی دارند. آنها در این بحث پیرو ارسطو بوده‌اند. اما علامه مصباح و خیلی از فیلسوفان در غرب می‌گویند این علت‌های طبیعی مجازی هستند. به نظر این فیلسوفان این علت‌ها محدود به فعل‌هایی است که شخص انجام می‌دهد.

فعل‌های اختیاری را می‌توانیم براساس انگیزه، نیت‌ها، علت غایی و دلایل ارزشیابی کنیم و هرکدام از آنها می‌توانند جداگانه از هم باشند یا با یکدیگر تداخل داشته باشند. وقتی می‌گوییم کسی کاری کرده پرسش اول ما این است که انگیزه وی از این کار چه بوده است، یا نیت او چه بوده است. انگیزه و نیت هم تفاوت دارد. نیت چیزی است که من می‌خواهم با آن به فعل برسم. ولی انگیزه یک عامل روانشناختی است. مثلاً وقتی فلسفه می‌خوانم نیتم این است که مسئله‌ای را حل کنم ولی انگیزه من در اینجا این است که چون فلسفه را دوست دارم آن را می‌خوانم. این که فلسفه می‌خوانم می‌تواند دلایل مختلفی داشته باشد. مثلاً به‌خاطر اینکه کسی به من گفته این کتاب فلسفی خوب است.

ارسطویی‌ها می‌گویند که مثلاً هدف طبیعی ورزش قوی شدن و داشتن یک بدن سالم است. پس داشتن بدن قوی و سالم، علت غایی ورزش است. کار ورزش این است که فرد بدنی سالم و قوی داشته باشد، صرف‌نظر از اینکه آن شخص این را می‌خواهد یا نه؛ پس جدا از نیت است. ولی نیت حالتی است که شخص به‌خاطر آن این فعل را انجام می‌دهد و توجه به این هدف دارد و در ذهنش می‌آید که این حرکت برای رسیدن به این هدف است.

مثلاً شخصی می‌گوید من کفش جدید خریده‌ام و خوب و محکم هستند؛ و می‌خواهم با آنها فوتبال بازی کنم تا نرم شوند، یا می‌خواهم فوتبال بازی کنم تا تفریح کرده باشم. یا من فوتبال بازی می‌کنم به‌خاطر این که ورزش است و برای بدن خوب است. پس انگیزه می‌تواند میل برای راحتی، رفع بیکاری، احساس نیاز برای قوی‌تر شدن باشد. دلایل برای ورزش، چیزی است که ما آن را عنوان می‌کنیم وقتی می‌خواهیم فعلمان را توجیه کنیم.

اهداف، علت‌های غایی، نیت‌ها و انگیزه‌ها و دلایل همه می‌توانند مورد بررسی اخلاقی واقع شوند. نظریه‌های اخلاقی غایت‌گرایانه می‌گویند وقتی که یک حکم اخلاقی می‌دهیم یا یک حکم اخلاقی را ارزشیابی کنیم باید به هدف آن را ارزشیابی کنیم یا حکم بدهیم. باید بدانیم که فعل برای چه هدفی انجام شده است و هدف را می‌توانیم از دلایلی که فرد برای توجیه فعلش عنوان می‌کند، می‌توانیم متوجه شویم یا به انگیزه شخص نگاه کنیم یا نیتش، یا به خاطر همان غایت طبیعی که معمولاً چنین فعلی دارد.

گاهی اوقات تعبیر اخلاق که غایت‌شناخت‌ها استفاده می‌کنند، شامل نتیجه‌گرایی است که البته من تا اینجا سعی کردم این دو را جدا کنم از هم و تمایزهایشان را نشان دهم.

نظریه‌های هنجاری اخلاقی را غالباً به بایدمحور<sup>۲</sup> و غایت‌شناختی<sup>۳</sup> تقسیم می‌کنند. به نظر بنده این تقسیم درست نیست و شامل نتیجه‌گرایی نمی‌شود. اگر هم قرار است تقسیم‌بندی به همین شکل باشد، بهتر است نظریه‌های غایت‌شناختی را هم به نظریه‌های نتیجه‌گرایانه (نظریه‌ای که بر این اعتقاد است که باید به نتایج بیرونی توجه شود) و نظریه‌های غایت‌شناختی (غایت‌شناختی به معنای خاص؛ یعنی آن نظریه‌ای که به نتایجی که جزئی از هدف است و یا به انگیزه‌هایی که با هدف ارتباط دارد، توجه می‌کند).

نظریه‌های غایت‌شناختی را می‌توانیم بر اساس فاعل - که چه ارتباطی به فعلش دارد - تقسیم کنیم. این ارتباط به‌خاطر نیت یا انگیزه است یا به‌خاطر دلیل یا صرفاً به‌خاطر نتیجه است؟ نظریه‌های غایت‌شناختی را با توجه به هدف نیز می‌توانیم تقسیم‌بندی کنیم. بر این اساس که هدف را بر اساس منافع فاعل یا با توجه به منافع دیگران ارزشیابی کنیم. به این صورت که مثلاً می‌گوییم هدف شخص خوب بود چون به نفع فاعل بود یا می‌گوییم هدف خوبی بود، چون به نفع جامعه بود.

## خودمحوری و دیگر محوری

به نظریه‌هایی که حکم‌های اخلاقی را بر اساس منافع فاعل ارزشیابی می‌کنند، خودمحوری<sup>۴</sup> می‌گویند. خودمحوری معمولاً مقابل دیگرمحوری، نوع دوستی، توجه به دیگران<sup>۵</sup> بررسی می‌شود.

**سؤال:** تفاوت بین *aim* و *intention*، *consequence*، *telos* را بیشتر توضیح دهید و کدام یک از آنها می‌تواند بیرونی و درونی شود؟

**پاسخ:** هر چهار مورد می‌تواند درونی و بیرونی شود، تفاوت درونی و بیرونی در این بحث‌ها بر اساس تعریفی که در کتاب مکتب‌تایر است، به این صورت است که اگر من بدون اقداماتی که انجام داده‌ام نتوانم به این نتیجه برسم یا نمی‌توانم ارضا کنم نیت یا انگیزه‌های را که داشتم یا نمی‌توانم به این غایت برسم، نتیجه، نیت یا انگیزه درون فعل است، یعنی نمی‌توانیم به این هدف برسیم مگر با اقداماتی که می‌کنیم. با یک مثال تفاوتش را بهتر می‌توان متوجه شد؛ مثلاً پول بیرونی است چون می‌توانیم با کارهای مختلف پول جمع‌آوری کنیم، مثلاً با کار کردن در کارخانه، میوه‌فروشی و ... بنابراین اگر هدف کسی جمع‌آوری پول باشد، گفته می‌شود پول هدفی بیرونی است نسبت به فعل. فرض کنید یک هنرمند می‌خواهد نقاشی کند، این نقاشی برای فروش و تأمین مایحتاج است. هدف هنرمند، خیر درونی نیست، به‌خاطر اینکه می‌تواند به شیوه‌های مختلف درآمد کسب کند. اما وقتی می‌توان گفت نقاشی هدفی درونی است که هنرمند در نقاشی به چیزهایی می‌رسد که با هیچ کار دیگری به آنها نمی‌تواند برسد، مثلاً بصیرت یا احساساتی در نقاشی کشیدن پیدا می‌کند که با هیچ کار دیگری به این حس دست پیدا

<sup>2</sup> Deontological

<sup>3</sup> Teleological

<sup>4</sup> Egoism.

<sup>5</sup> Altruism.

نمی‌کند. ارسطو می‌گوید فضیلت‌ها این‌طور هستند. فضیلت را می‌خواهیم چون می‌خواهیم به چیزی دیگری دست پیدا کنیم، فضیلت شرط لازم برای یک زندگی خوب است. ولی فضیلت هم فقط ابزاری برای یک زندگی خوب نیست، بلکه زندگی خوب بر اساس داشتن فضایل تعریف می‌شود.

**سؤال:** آیا نسبی‌گرایی یا مطلق‌گرایی در این نظریه‌ها مؤثر است؟

**پاسخ:** بله مؤثر است و در جلسات بعد بیشتر در مورد نسبی‌گرایی و مطلق‌گرایی صحبت خواهیم کرد اما به‌طور کلی تمام این نظریه‌ها می‌تواند تقریر مطلق‌گرایانه یا یک تقریر نسبی‌گرایانه داشته باشد. مثلاً کانت فلسفه خودش را به‌عنوان یک اخلاق مطلق‌گرایانه مطرح کرد. اما برخی از پیروان کانت می‌گویند اصول موضوعه کانت را به شیوه‌های مختلف توصیف کنیم و در برخی از این شیوه‌ها اخلاق می‌تواند نسبی باشد.

بحث مکتب‌تایر با دیگر نویسندگان درباره درونی بودن و بیرونی بودن تفاوت دارد. مثلاً وقتی ویلیامز درباره انگیزه یا دلیل درونی یا بیرونی صحبت می‌کند، از این بحث می‌کند که این دلیل می‌تواند از لحاظ درونی به ما انگیزه بدهد یا نه، به عبارت دیگر، آیا می‌تواند درون ما اثر داشته باشد یا نه؟ اما مکتب‌تایر تعبیر درونی و بیرونی را طور دیگری استفاده می‌کند. بحث ایشان درباره خیرهای درونی و بیرونی<sup>۶</sup> است. تعریفش روشن است؛ در دیدگاه او هدف نسبت به عمل درونی یا بیرونی است، یعنی وقتی نمی‌توانیم به هدفی برسیم مگر با انجام این عمل خاص، این هدف درونی خواهد بود. همان‌طور که از نظر ارسطو هدف، سعادت است اما نمی‌توانیم به سعادت برسیم بدون فضیلت، بنابراین فضیلت یک خیر درونی است نسبت به سعادت.

## من محوری / خودگرایی

من محوری انواع مختلفی دارد. در میان فیلسوفان یا مورخین فلسفه درباره این‌که ارسطو و افلاطون خودمحور بوده‌اند یا نه اختلاف نظر است. خودمحوری این‌طور تعبیر می‌شود که کسی همه افعالش را برای منافع شخصی خودش می‌کند و توجهی به منافع دیگران ندارد؛ مگر اینکه منافع دیگران ارتباطی با منافع شخصی‌اش داشته باشد. این نوع خودمحوری می‌تواند توصیفی یا تشریحی باشد. طبق نظریه توصیفی می‌گوییم: هر کاری که کسی، آگاهانه یا غیرآگاهانه، انجام می‌دهد برای منافع خودش است. ممکن است کسی فکر کند کاری برای شخص دیگری انجام داده ولی در حقیقت دنبال منافع خودش بوده است. این من محوری توصیفی و روانشناختی<sup>۷</sup> است. تفاوت من محوری توصیفی و تشریحی به این شکل است که من محوری توصیفی می‌گوید: مردم به‌صورت ذاتی و فطری دنبال منافع و اهداف خودشان هستند، اما من محوری تشریحی می‌گوید: این اشتباه است که برای دیگران کاری کنیم و در انجام فعل باید خودمان را در نظر بگیریم.

<sup>۶</sup> Internal goods & external goods

<sup>۷</sup> Psychological egoism



ماکس اشتیرنر<sup>۸</sup> شاید یکی از مشهورترین خودمحمورهاى تشریعی بود که عقیده داشت کار برای دیگران به نوعی خودفربی است، و نباید فعلی انجام داد مگر اینکه نتیجه خوبی برای خودمان داشته باشد.

ارسطو و افلاطون به معنای تشریعی خودمحمور نبودند. آنها می‌گفتند که عالی بودن در انجام دادن کارها این است که افعال فضیلت‌مندانه انجام دهیم و فعل فضیلت‌مندانه تنها در صورتی است که ما عمداً به‌خاطر دیگران فعلی را انجام دهیم، بدون فکر کردن درباره منافی که می‌تواند برای ما داشته باشد. البته ارسطو فکر می‌کرد هر کسی کاری انجام می‌دهد باید یک هدف داشته باشد که فی‌نفسه آن را بخواهد نه به‌خاطر چیز دیگری و هدف نهایی باید چیزی باشد که فی‌نفسه مطلوب است و این همان خوشبختی یا سعادت<sup>۹</sup> و این سعادت، سعادت خود فاعل نه سعادت دیگران. بنابراین از جهتی می‌توانیم بگوییم که ارسطو و افلاطون خودمحمور بودند.

مصدق روشن‌تر اپیکور است که در یونان باستان و در قرن سوم قبل از میلاد می‌زیست. طبق گفته وی هم انسان باید برای لذت خودش عمل کند، پس ایشان لذت‌گرا بود. ولی حرف‌های اپیکور به‌طور کاملاً سازگار نیست با خودگرایی، چون اپیکور می‌گوید اگر کسی حکیم است باید دوستانش را به همان اندازه که خودش را دوست دارد، دوست داشته باشد که این با من‌محوری سازگار نیست.

جولیا آناس خودمحموری را به دو دسته خودمحموری صوری<sup>۱۰</sup> و خودمحموری محتوایی<sup>۱۱</sup> تقسیم می‌کند. خودگرایی صوری بر این مبنا است که هرکس که کاری انجام می‌دهد، باید به‌خاطر خودش باشد، و اگر کسی کاری را برای غیر از خودش انجام داد، نمی‌توان فعل را به همان فاعل نسبت داد. اما براساس خودگرایی محتوایی، هر چیزی که به ما انگیزه می‌دهد، باید بر اساس خودخواهی و امیال خودخواهانه یا منافع شخصی ما باشد. به نظر آناس خودگرایی صوری قابل تأمل است ولی خودگرایی محتوایی مورد ملامت واقع می‌شود.

در میان اپیکور و پیروانش خودگرایی و لذت‌گرایی<sup>۱۲</sup> به نظر می‌رسد باید همراه یکدیگر باشند. یعنی اخلاق خودگرایانه آنها لذت‌گرایانه نیز هست.

اما ممکن است کسی خودمحمور باشد بدون اینکه لذت‌گرا باشد و برعکس؛ مثلاً جرمی بنتام<sup>۱۳</sup> که در اواخر قرن هجدهم و اوایل نوزدهم می‌زیست، گفت ملاک اخلاقی من لذت است، لذتی که برای بیشتر مردم و بیشترین لذت برای آنها باشد. ایشان خودمحمور نبود ولی ملاکش برای کار خوب، لذت بود.

<sup>8</sup> Max Stirner

<sup>9</sup> Happiness.

<sup>10</sup> Formal egoism

<sup>11</sup> content egoism

<sup>12</sup> hedonism

<sup>13</sup> Jeremy Bentham

ما می‌توانیم از نیت، انگیزه، دلایل یا علت غایی برای توضیح خودمحوری استفاده کنیم. یک نظریه توصیفی از خودمحوری می‌گوید که تمام انگیزه‌های آگاهانه‌ای که فاعل استفاده می‌کند، به منافع خودش توجه دارد و باید به‌طور آگاهانه نیت داشته باشد که به نفع خودش کار کند. این نوع خودمحوری را به آسانی و بر اساس تجربه می‌توانیم ابطال کنیم. همین طور اگر کسی بگوید تنها دلیلی که می‌تواند یک فعل را توجیه اخلاقی کند، دلیلی است که به منافع فاعل اشاره داشته باشد، این قابل قبول نیست. و همین‌طور اگر انگیزه‌های فاعل را غیرآگاهانه حساب کنیم در این صورت مشکل است که خودمحوری را ابطال کنیم. چون ممکن است کسی بگوید وقتی فاعل به شیوه آگاهانه کاری برای دیگران انجام می‌دهد با توجه به انگیزه‌های غیرآگاهانه‌ای که انگیزه روانشناختی است برای منافع شخصی خودش انجام داده است، این خودمحوری اگر بر اساس علت‌های غایی تعریف شود، ابطال کردنش مشکل است، اگر منظور این است که غایت طبیعی یک فعل همیشه این است که فاعل به کمال خودش برسد، این اهداف طبیعی را به‌عنوان کمالات تعریف می‌کنند و علت غایی فعل همان تمایلی است که هر فاعل برای رسیدن به غایت طبیعی دارد و این همان خودگرایی صوری است به اصطلاح جولیا آناس است.

در حالی که پیروان اپیکور خودمحوری توصیفی و خودمحوری تشریحی را قبول کرده‌اند، اما این دو باهم جمع نمی‌شود. اگر مردم همیشه به‌طور طبیعی بر اساس منافع خودشان کار کنند باید بگوییم که چرا این کار را می‌کنند؟ کسی می‌تواند این مسئله را حل کند که بگوید در خودمحوری توصیفی فقط مدعی است که غالباً فاعل‌ها بر اساس منافع خودشان کار می‌کنند یا در شرایط مناسب به نفع منافع خودشان عمل می‌کنند، یا این انگیزه‌های غیرآگاهانه باید آگاهانه شود.

خودگرایی محتوایی می‌گوید که ما همیشه دنبال منافع شخصی خود هستیم ولی خودگرایی رسمی می‌گوید که هر کاری که می‌کنیم به این خاطر است که علاقه به این کار داشته‌ایم.

### سؤال: what is the link between content egoism and descriptive one?

**پاسخ:** پرسش سختی است چون طبق آنچه که آناس تعریف می‌کند، خودمحوری محتوایی لازم نیست توصیفی شود؛ خودمحوری محتوایی می‌گوید ما همیشه به دنبال منافع شخصی خودمان هستیم ولی خودمحوری صوری می‌گوید هر کاری که می‌کنیم، به خاطر این است که می‌خواستیم آن کار را انجام دهیم بنابراین افعال را انجام می‌دهیم برای برطرف کردن خواسته‌هایمان. ولی خودمحوری توصیفی می‌گوید ما تنها بر اساس منافع خودمان عمل می‌کنیم. مثلاً نیچه می‌گوید ما خودفربیی می‌کنیم اگر فکر کنیم به نفع دیگران عمل می‌کنیم. اخلاق بر اساس کمک کردن به دیگران و صرف‌نظر کردن از منافع شخصی خودمان، تماماً خودفربیی است. بنابراین نگرش نیچه هم خودمحوری توصیفی است چراکه او می‌گوید تنها راهی که ما می‌توانیم نسبت به خودمان صادق باشیم این است که قبول کنیم که همه کارهای ما برای منافع خودمان است.

**سؤال:** آیا نظریه اخلاقی حب ذات که در اندیشمندان مسلمان وجود دارد نیز شاخه‌ای از خودمحوری است؟

**جواب:** خیر. معمولاً حب ذات را برای کسی به کار می‌برند که خدا را دوست دارد و خدا را دوست دارد نه به خاطر اینکه خدا می‌خواهد به او پاداش بدهد یا چیزی مثل آن، بلکه او را دوست دارد به خاطر ذات خود خدا و این با خودمحوری قابل جمع نیست.

خودمحورهای توصیفی می‌گویند که این حب یعنی چه؟ نوعی ناراحتی درونی دارید که شما را اذیت می‌کند و تنها راهی که برای آرامش دارید توجه به خداست. بنابراین شما ذات خدا را دوست دارید فقط به خاطر اینکه می‌خواهید آرامش داشته باشید.

علامه مصباح هم چیزی شبیه این را قبول می‌کند، ولی اختلاف نظر هست در مورد این؛ بعضی می‌گویند اگر کسی خدا را دوست دارد به خاطر اینکه به طور غیرآگاهانه آرامشی در دلش پیدا می‌شود، این دوستی خالصی برای خدا نیست. آیت الله مصباح معتقدند چنین چیزی یعنی حب ذات ناب اصلاً امکان ندارد. ولی خیلی از عرفا می‌گویند ممکن است کسی با سیر و سلوک به کمالاتی برسد که یقین داشته باشد به خاطر خدا انگیزه دارد حتی به طور غیرآگاهانه.

## جمع بندی

برای توصیف اینکه مردم چه طور به حکم اخلاقی می‌رسند، نظریه‌های اخلاقی توصیفی را مطرح می‌کنند. به رفتارهای مردم و توجیه‌هایی که برای کارهایشان دارند نگاه می‌کنیم و می‌پرسیم که خودمحور هستند یا نه.

می‌توانیم نظریه‌های اخلاقی هنجاری را توصیه کنیم. می‌توانیم بگوییم که نظریه اخلاقی ارسطو نسبت به نظریه‌های افلاطون یا دیگران بهتر بوده است یا نه. فرقی ندارد مردم چه طور حکم اخلاقی می‌دهند یا آنها را توجیه می‌کنند. بنابراین وقتی کسی طرفداری می‌کند، می‌تواند بگوید این نظریه بهتر از نظریه‌های دیگر نشان می‌دهد که اخلاق چیست یا از نظریه‌های دیگر عاقلانه‌تر است، یا بیشتر با شهودها و احساساتی که داریم سازگار است، یا امتیازهای دیگری دارد. در این صورت نظریه اخلاقی، تشریحی می‌شود.

در بحث‌های درباره خودمحوری معمولاً خودمحوری توصیفی را از خودمحوری تشریحی جدا می‌کنند. این تقسیم معمولاً با نظریه‌های توصیفی و تشریحی که عرض کردیم مطابقت کامل ندارد. چون اگر کسی خودمحور روان‌شناختی است، نمی‌گوید بهترین نظریه را ما داریم چون نشان می‌دهد مردم چه طور حکم اخلاقی می‌دهند یا آن را توجیه می‌کنند. بلکه می‌گویند نوعی میل یا ترجیح خودخواهانه است که باید در هر انگیزه نقش داشته باشد. از لحاظ روانشناسی کسی می‌تواند این نظریه را رد کند اما خودمحوری دیگری را قبول داشته باشد مثلاً ممکن است کسی بگوید از لحاظ منطقی مجبور نیستیم انگیزه خودمحورانه داشته باشیم ولی معمولاً این طور است که در افعال انسان‌ها انگیزه خودمحوری وجود دارد. پس این خودمحوری روان‌شناختی فقط نوعی از خودمحوری توصیفی است.

خیلی از نویسندگانی که در بحث خودمحموری روانشناختی می‌نویسند، اشاره می‌کنند به آثار اسقف جوزف باتلر که در قرن هجدهم می‌زیست. مشهور است که باتلر اثبات کرده که خودمحموری روانشناختی باطل است. این دیدگاه به قدری رایج است که ارزش بررسی عمیق‌تر را دارد. استدلال‌های باتلر نشان می‌دهد که اگر بخواهیم به درستی امور اخلاقی را درک کنیم باید به اهمیت تفاوت‌های انگیزه، دلایل، اهداف و نیت توجه خاصی داشته باشیم. چون بحث درباره باتلر طولانی است بهتر است اینجا بحث را تمام کنیم.

